

هوشنگ چالنگی

بلوط

۱

چنان می‌زیبیم که بلوط به ظهر تابستان
غرق دیدگان و یادگار نیاکان
اما بهل که دل درین سایه خنک کنیم و
دیدگان نیز
شرمساری رنگ‌های غمین
از منست
وانهادن آسایش گذشتگان حتی درین سن
که پیش‌شنگرف‌های کهن می‌سوزند
و خود چنان می‌زیبیم که بلوط به ظهر تابستان

۲

یکی از آن چه هرکلیتوس می گوید
بلوط به غایت در خود دارد
کاین چنین شنگرف می سوزد پس و پشت گوزن
شکارچی ی به بو شفا یافته
شب به نزد هم بودیم و
گاه که می گفت
به دیدگان علوس می سوخت
بلوط از آن چه هرکلیتوس می گوید
به غایت در خود دارد
پس و پشت گوزن

۳

چوپان در شب اعلان حضور بلوط می کند و
هر چوپان در شب پرنده ست
بعد باید به صخره ها برویم
به سوی آب های بس عمیق و بس آبی

۱۳۷۰

نوشتا ۱۱